

بررسی مضامین وطنی در شعر ملک الشعرا بهار

محمد سلگی*

چکیده

پژوهش حاضر با عنوان بررسی مضامین وطنی در شعر محمدتقی بهار است. این پژوهش با هدف شناخت و بررسی اندیشه‌های وطنی ملک الشعرا بهار در سرایش شعرهایش و میزان تأثیر گذاری این اندیشه‌ها و افکار در آگاهی بخشی به مبارزان راه آزادی میهن و شکل‌گیری هسته‌های مقاومت علیه استبداد داخلی و استعمار اجنبی و رواج بیگانه ستیزی و پرهیز از خودباختگی فرهنگی در میان توده‌ی ملت به ویژه جوانان و مبارزان راه آزادی و سرافرازی وطن صورت گرفته است. محمدتقی بهار اندیشمندی توانا، مردمی و میهن پرست برخاسته از اقلیم خراسان، مهد وطن گرایی، آزادی خواهی، ملیت و هویت ایرانی است؛ به طوری که این سرزمین خاستگاه نظام فکری و اندیشه‌ی پویای قشری از روشن فکران جامعه‌ی ایرانی در نیمه‌ی اول قرن اول هجری است؛ حس وطن پرستی، احساسات و عواطف انسانی، مسئولیت‌های سیاسی، پیشه‌ی روزنامه نگاری، دیدگاه‌های اجتماعی و آشنایی با پیشرفت‌های خیره کننده‌ی کشورهای اروپایی، وی را به سوی مبارزات وطن خواهی و ماجراجویی سیاسی و سرایش اشعار میهنی سوق می‌دهد و با توجه به سیاست پیشگی و روزنامه نگاری از تمام مشکلات و رنج‌های جانکاه جامعه‌ی ایرانی و میهن دوست داشتنی، آگاهی می‌یابد و این دردمندی‌های بیشمار چون سوهانی زمخت و آجدار، آرامش روح و روانش را به هم می‌ریزد پس اندیشه‌ها و دیدگاه‌های خویش را برای آزادی و

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دبیر دبیرستان‌های شهرستان نهاوند

Solgi9166@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۳/۱۲

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۲/۰۲



پیشرفت وطن، در قالب شعر می‌ریزد و جوان مردانه با تمام نامردمی‌ها و قانون‌گریزی‌های خود کامگان و وطن‌فروشان داخلی و تجاوزگران خارجی می‌ستیزد. نهال حیات سیاسی و مبارزات انقلابی در راستای پیشرفت و اقتدار میهن، با ظهور نهضت مشروطه در عمق جان ملک‌الشعرا بهار کاشته می‌شود و در آگاهی بخشی و رواج حس میهن پرستی به بالندگی می‌رسد و با پرهیز از خوباختگی فرهنگی و افتخار به پیشینه‌ی ملی به بار می‌نشیند و تا واپسین ساعات زندگی پربارش ادامه می‌یابد.

شعروطنی محمدتقی بهار چون در راستای ستایش گری، سرافرازی و اقتدار ملک و میهن، عشق جاودانه به وطن و انگیزه‌ی خدمت‌گزاری و نوع دوستی نسبت به پاک مردمان این دیار کهن، رقم می‌خورد و جان می‌گیرد آن‌گاه که بر صفحه‌ی دفتر اندیشه‌ی مبارزان راه آزادی و وطن خواهی نقش می‌بندد و در عمق جان جان جوانان خردورز و فرهیخته نفوذ می‌کند، چراغ راه مبارزه و آگاهی می‌گردد و پویایی و تحرک می‌آفریند.

کلیدواژه: ملک‌الشعرا بهار، مضامین وطنی، آزادی، وطن خواهی، میهن پرستی، استعمارگران
چپاول گر خارجی

مقدمه

زندگی همراه با مبارزات وطن‌گرایانه‌ی ملک‌الشعرا بهار به سان دیگر جنبه‌های زندگانی پربارش پیچیده و پرفراز و فرود است؛ به طوری که وی از نخستین دمدمه‌های جوانی تا واپسین لحظه‌های روزگار پیری، همت و قریحه و جوانی هزینة نموده در این عرصه استخوان خرد کرده و هستی فدا نموده است و رهاورد این تلاش چندین ساله آفرینش آثار علمی و ادبی بسیاری است. عشق و علاقه‌ی جاودانه به ایران و ایرانی، فعالیت‌های حزبی و مبارزات پارلمانی، جبهه‌گیری و مبارزات پیگیر با سیاست‌ها و چپاول‌گری کشورهای اجنبی از جمله انگلیس و روسیه تزاری، ایستادگی و مقاومت در برابر استبداد صغیر و استبداد پهلوی، مقالات و سروده‌های آتشین و پرسوز و گداز وطنی، بیزاری از وطن‌فروشان به ظاهر ایرانی، مبارزه با غرب‌گرایی و مظاهر



فریبدهی فرنگی، افتخار به پیشینه‌ی غرور آمیز ملی، تلاش در رفع مشکلات و انواع ناب‌ه سامانی، ترجیح وطن بر هر آرزو و آرمانی و ...

به طور کلی مهم ترین رئوس فعالیت‌های وی را در طول حیات مبارزات وطنی و سیاسی اش رقم می‌زند. اما بدون شک مهم ترین و عمده ترین دلیل مبارزه‌ی وطنی بهار را می‌توان در عشق سرکش و جاودانه اش به پاک میهن جستجو کرد که بی شک اوج اعلامی ستایش گری است که در این رهگذر هستی فدا نموده و ترک سرو جان کرده است.

باید بدانید محمدتقی بهار در هیچ دوره‌ای از زندگانی پر فراز و فرود خویش آنی از اندیشه‌های وطن خواهی غفلت نمی‌ورزد حتی زمانی که با حالتی نزار و جسمی بیمار در دیار غربت غریبانه در پستوی عزلت خزیده و درد مریضی و رنج غریبی سوهان روحش گردیده باز در فکر وطن بوده و دردهایش را نجوا نموده: «وطنیاتی با دیده‌ی تر می‌گویم ...»

هجوم بیگانگان چپاول گر این عاشق شوریده سر را بر آن می‌دارد که در اغلب اشعار وطنی اش حضور شوم و نامیمون خرس صحرا « روسیه » و نهنگ دریا « انگلستان » را در دیار نیکان و سرزمین پاک جمشید و دارا برنتابد و در برابر آتش فساد و فتنه‌ای که از ناپاک دامن پستشان شعله ور است و آرمان‌های وطن را به سوی تباهی و فساد ره سپر است مردانه مقاومت نماید.

ایشان از وطن فروشان بی غیرت بیزاری می‌جوید و آنان را کسانی می‌داند: که برناموس خویش چوب حراج نواخته اند وی مام میهن را مادر و نو عروسی می‌داند و می‌گوید: هیچ انسان گوهری و نژاده‌ای مادر و نو عروس خویش را در اختیار بیگانه قرار نمی‌دهد.

به هر حال ملک الشعرا بهار هم چون دیگر آرمان گرایان راه وطن و آزادی در مسیر دست یابی به آرزوهای ملی و میهنی با رنج‌های بسیار و شکنج‌های بیشمار دست به گریبان بوده است.

از این رو زمانی که می‌بیند نفس گرمش در آهن سرد دولت مردان و ناجوان مردان، اثری ندارد در دریای یأس و ناامیدی غوطه ور می‌شود و به دنبال افیون و شرابی می‌گردد تا در بیخودی و غفلت و مستی غرقش نماید و خردورزی و اندیشه‌ی میهن پرستی را از روح و روانش بزداید تا شاید دمکی چند در سایه سار این غفلت و بی خبری بیاساید اما ایشان دوباره بر کشتی پر تلاطم مبارزه تکیه می‌زند و مقتدرانه در مسیر اصلاح و انتقاد و رفع ناب‌ه سامانی‌ها گام بر می‌دارد تا بتواند



بذر میهن پرستی و وطن خواهی را در کشتزار وجود کودکان دبستانی و جوانان خردورز ایرانی بکار و آنان را از خودباختگی فرهنگی و غرق شدن در دریای پرزرق و برق فرنگی برحذر دارد. بررسی‌ها نشان می‌دهد این بزرگ مرد عرصه‌ی بیداری هیچ‌گاه در ژرفنای وجودش از آرمان‌های ارزشمند ایرانی که سالیان متمادی در پیشبرد و تحقق آن استخوان خرد کرده و محنت‌ها و بی‌مهری‌ها به جان خریده، دست برنداشته است و عشق و اشتیاق وطن دوستی و میهن پرستی در جای جای دیوان سترگ و فاخر او شاهده‌ی است گویا بر این ادعا.

بنابراین می‌توان محمدتقی بهار را شاعری ژرف اندیش و باریک بین دانست که بر خلاف تمام شکنج‌های روحی و سرخوردگی‌های اجتماعی و سیاسی و بهره‌وری تام و تمام از مواهب! ستم شاهی؛ زندان و تبعید و آوارگی، دست از انتقادهای تند و تیز و مبارزات دشمن ستیز برای تحقق آرمان‌های وطن خواهی بر نمی‌دارد. و باروحی ناآرام در پی احیای اقتدار ملیت و هویت ایرانی است؛ سرافرازی و اعتلای مام میهن را با وجود تمام مشکلات پیش رو از سویدای جان و ژرفنای نهان آرزومند است و برای این مهم از هیچ کوششی فروگذاری نمی‌نماید و نشان می‌دهد که به ایران، دیار پاکان، یادگار بی‌بدیل نیاکان، این کهن سرزمین باستان عشق و علاقه‌ای وافر و جاودان دارد و پیوسته آن را می‌ستاید.

در این پژوهش تلاش بر این است که مهم‌ترین مضامین وطنی در شعر ملک‌الشعرا بهار بررسی و تحلیل شود و در نهایت دیدگاه وی به عنوان ادیبی فرهیخته و وطن پرستی سیاست‌پیشه از دیوان و دیگر آثارش استخراج و ارائه گردد و در مواردی نیز تأثیر مضامین سیاسی بر شعر وی بررسی شود. لذا این پژوهش با این پرسش‌ها شروع می‌گردد

۱- مضامین وطنی در شعر محمدتقی بهار چگونه انعکاس یافته است؟

۲- عشق و اشتیاق به وطن، چپاول‌گری بیگانگان و وجود وطن فروشان پست و نادان در کشوری نابه سامان چه جایگاهی در ساخت مضامین شعر محمدتقی بهار داشته‌اند؟



اشعار وطنی

بهار، شاعری وطن خواه است که در راهگذار زندگی، هستی خویش فدای وطن نموده و در راه عشق به وطن و ترقی میهن، ترک سر و جان کرده است.

ترک سر کرده ام به راه وطن دست در آستین گواهم بس
ص ۱۰۸۵

در شعر وی، اوج اعلای ستایش گری وطن، جلوه گریست؛ به طوری که در بیشتر اشعارش به وطن، سرنوشت وطن و هم وطنانش، اشاره‌ای می‌نماید و تمام همت و استعداد و قریحه اش را در راه اصلاح و آبادانی میهن و هواخواهی دیار و کشور، هزینه می‌کند. با رنج‌های وطن، رنجور و سرخورده و با شادی‌هایش، شادمان و مسرور می‌گردد. عشق آتشین وطن خواهی چنان در وجودش شعله می‌کشد که در مواقعی با میهن احساس همسان پنداری می‌کند. رنج‌هایش را در خود متجلی و متبلور می‌بیند، همچون وطن، خار بر جگر و قفل بر دهن دارد.

گاهی نیز با مفاخره‌ای در پی آن است که پادشاهی ممالک سخن و خدمت‌گزاری دیرینه‌ی وطن را با هم در یک جا داشته باشد، یعنی پادشاه و سلطان شعر و ادب افتخارش به خادمی میهن است.

من که دیرینه خادم وطنم پادشاه ممالک سـخـنم
«مثنوی مسافرت به یزد» ص ۷۳۳

باید بدانید شاعر در هیچ دوره‌ای از زندگانی حتی زمانی که با حال نزار و جسمی بیمار در دیار غربت در پستوی عزلت خزیده بود و غم مریضی و رنج غریبی، روح و جانش را می‌فرسود، آنی از اندیشه‌ی وطن و رنج‌های درمان ناپذیرش غفلت نمی‌ورزد؛ این وطن پرستی تا واپسین ثانیه‌های عمر، همراه همیشگی اوست. وی به صراحت بیان می‌کند: شعرش وطنی است و ذوق و قریحه اش را دستمایه‌ی آفرینش اشعار وطنی کرده است.

وطنیاتی با دیده‌ی تر می‌گویم با وجودی که در آن نیست اثر می‌گویم
تارسد عمر گرانمایه به سر می‌گویم بارها گفته ام و بار دگر می‌گویم
«وطن در خطر است» ص ۱۶۶



با بررسی در دیوان ملک‌الشعرا، مشخص می‌شود که وطن از دیدگاه او مختص به ایران که بعد کشوری وطن است، نمی‌شود بلکه بخشی از سروده‌هایش به وطن شخصی (زادگاهش) برمی‌گردد که بیانگر عشق و عاطفه‌ی عمیق شاعر به زاد بوم و دیاری است که در آن پرورده شده و نخستین خاطرات زندگانی را از آن جا، به یاد سپرده است. از بعد کشوری وطن بهار، زمانی ایران باستانی و کهن است و زمانی ایران بعد از اسلام. ایران باستان از دوره‌ی اساطیری زمان کیومرث و هوشنگ، شروع می‌شود و گستره‌ی وسیعی را در بر می‌گیرد. بهار وطن خواه ملی گرا، در اشعارش پیوسته سفری دائمی به دوره‌های پیشین دارد و با یادآوری بزرگان نام آور و شیر مردان دلاور و خدمات ارزنده‌شان در راه کشور، پیوندی میان حال و گذشته، ایجاد می‌کند. اغلب اشعار بهار، در مورد هجوم بیگانگان به کشور و حضور این شه بوف‌های شوم در دیار دارا و جمشید است. وی در آغاز بر متجاوزان روس و انگلیس می‌تازد اما در اواخر انتقادهای زهر دارش، بیشتر متوجه انگلستان می‌شود و دیدگاهش تا حدودی نسبت به روسیه تعدیل می‌یابد.

چکامه‌های وطنی بهار، بسیار است و پرداختن به تمام آن‌ها، در این مقال نمی‌گنجد، پس به اجمال برخی از سروده‌های او در این زمینه، بررسی می‌شود.

حضور بیگانگان

بهار، با آغاز انقلاب مشروطه پای به گود سیاست می‌نهد و اشعار سیاسی وطنی خود را از این دوران به بعد انتشار می‌دهد. آتش سوزان نفاق و تفرقه و فتنه و فساد که از دامان بیگانگان چپاول گر، شعله می‌کشد و کشور را به کام تباهی و ویرانی فرو می‌برد، شاعر را بر آن می‌دارد که در چکامه‌ای در خطر بودن میهن را فریاد برآورد و بیان نماید که چمن زار وطن، دستخوش غلغله‌ی شوم و نامبارک زاغ و زغن گشته؛ به طوری که حیات و شادابی سنبل و سوسن و ریحان و بلبلان شیدایش، در معرض نابودی و خطر قرار گرفته است.

شاعر، حضور بیگانه‌ی یغماگر را در کشور بر نمی‌تابد، آنان را عامل سیه روزی و ویرانی میهن بر می‌شمارد و این سیه بختی وطن را، ناشی از جهل و نادانی مردمان می‌داند. او از این که رقیبای دیرین یعنی خرس صحرا (روسیه) و نهنگ دریا (انگلیس) برای نابودی و ذلت کشور دارا و بهره



گیری و یغمای بیشتر خوان گسترده‌ی بی صاحب آن با یکدیگر، پیمان صلح و دوستی بسته‌اند و کشتی سرنوشت مملکت را به گرداب بلا انداخته‌اند، مویه سر می‌دهد و ناله‌ها می‌نماید.

چمن از غلغله‌ی زاغ و زغن در خطر است
 سنبل و سوسن و ریحان و سمن در خطر است
 بلبل شیفته‌ی خوب سخن در خطر است
 ای وطن خواهان زنه‌ار وطن در خطر است
 خانه ات یکسره ویرانه شدای ایرانی
 مسکن لشکر بیگانه شدای ایرانی
 کار بیچاره وطن زار شد افسوس افسوس
 جهل ما مایه‌ی این کار شد افسوس افسوس
 خرس صحرا شده هم دست نهنگ دریا
 کشتی ما را رانددست به گرداب بلا
 رقبا را به هم امروز سر صلح و صفاست
 آری این صلح و صفاشان زیی ذلت ماست

«وطن در خطر است» مسمط ص ۱۶۶

بهار در سروده‌ای دیگر از حضور بیگانگان تجاوزگر در خاک پاک کشور، اندوهگین است و بیان می‌دارد: این غاصبان متجاوز، نه تنها شمال و جنوب این کهن سرزمین باستانی را پی سپر چکمه‌های ناپاک سربازان خویش کرده‌اند، بلکه کمر همت به نابودی دین پاک محمدی(ص)، در این ملک پاکان نیز بسته‌اند. پس ایرانیان را به مبارزه و قیام برضد متجاوزگران بیگانه، دعوت می‌کند.

هان‌ای ایرانیان، ایران اندر بلاست
 مملکت داریوش دستخوش نیکلاست
 مرکز ملک کیان در دهن اژدهاست
 غیرت اسلام کو جنبش ملی کجاست؟
 به کین اسلام باز خاسته برپا صلیب
 خصم شمال و جنوب دارد ندای مهیب
 روح تمدن به لب آیت امن یجیب
 دین محمد یتیم کشور ایران غریب
 هان ای ایرانیان بی‌نم محبوبستان
 کنون به مردانگی پاسخ دادن سزاست
 به پنجه‌ی انگلیس به چنگل روستان
 ایران مال شماسست ایران مال شماسست
 گویی در این میان گرفته کابوستان
 کز دو طرف می‌برند ثروت و ناموستان
 در ره ناموس و مال کوشش کردن رواست

«ایران مال شماسست» مسمط ص ۲۰۸



روسیه

بهار، در چکامه‌ای که آن را به مناسبت هجوم نیروهای روسیه به خراسان و نواحی شمالی کشور، سروده است، غم جان کاه و رنج روح فرسای خود را از حضور اشغال‌گران دد منش در کشور، به ویژه خراسان، بیان می‌دارد و نسبت به دور بودن از زاد بومش، مویه می‌نماید و ناله سر می‌دهد.

ای خطه‌ی ایران مهین‌ای وطن من ای گشته به مهر تو عجین جان و تن من
دور از تو گل و لاله و سرو و سمنم نیست ای باغ گل و لاله و سرو و سمن من
تا هست کنار تو پر از لشکر دشمن هرگز نشود خالی از دل محن من
«ای وطن من» قصیده ص ۱۷۵

انگلستان

ملک‌الشعرا در سروده‌ای با دلی مالا مال درد و سینه‌ای سرشار از آه سرد، جور و جفاهای بی شمار انگلستان را بر کهن سرزمین پاکان، بر می‌شمارد و ظلم و بیداد روباه پیر دسیسه‌گرا را بسی بیشتر از جنایات بیوراسب تازی و افراسیاب تورانی و ویران‌گرت و جگر سوزتر از اقوام تازی و تاتار، قلمداد می‌کند.

ظلمی که انگلیس در این خاک کرد نه بیوراسب کرد نه افراسیاب کرد
از جور و ظلم تازی و تاتار در گذشت ظلمی که انگلیس در این آب و خاک کرد
روباه پیر گشت ز دربار نا امید تدبیر شاه پیر و ولیعهد شتاب کرد
«صفحه‌ای از تاریخ» قصیده ص ۵۵۲

بهار در یکی از چکامه‌های معروف خویش، با نام «پیام به وزیر خارجه انگلستان» از این که یغماگران چپاول‌گر؛ روسیه و انگلیس، براساس قرارداد ۱۹۰۷، ایران را به دو منطقه‌ی تحت نفوذ خویش، تقسیم کرده‌اند، فریاد انتقاد بر می‌آورد و بر «سر ادوارد گری» وزیر امور خارجه‌ی انگلستان، می‌تازد و ضمن یادآوری زشت کاری‌هایش در ایران، هند، افغانستان، عراق و...، او را فردی لجوج و خودرأی می‌خواند. وی همچنین در این قصیده، احداث راه آهن سراسری ایران را دسیسه‌ای از سوی انگلستان می‌داند و بر این باور است آنان با این کار در پی نابودی ایران و



هندوستان هستند. این قصیده بعد از انتشار، مورد پسند و توجه تمام محافل سیاسی و ادبی ایران و سرزمین‌های حوزه‌ی ادب فارسی قرار گرفت و از آن به عنوان مشهورترین قصیده‌ی سیاسی عصر، یاد کردند؛ به طوری که ادوارد برون انگلیسی، آن را در کتاب خود نقل کرده است.

سوی لندن گذرای پاک نسیم سحری
 و ربیدی رای تو دایر به حیات ایران
 بر گشودی در صد ساله فرو بسته‌ی هند
 تو خود از تبت و ایران و زافغانستان
 به عدو خط ترن ره را نزدیک کند
 سدّ بس معتبری ایران بد برره هند
 نام نیکو به از این چیست که گویند به دهر
 سخن از من بر تو به سرادوارگری
 این همه ناله نمی‌نماند بدین بی اثری
 بر رخ روس و نترسیدی از این دربه دری
 ساختی پیش ره خصم بنایی سردری
 تا تو دیگر نیروی راه بدین پر خطری
 وه که برداشته شد سد بدان معتبری
 هند و ایران شده ویران ز سرادوارگری
 «پیام به وزیر امور خارجه انگلستان» قصیده ص ۱۷۳

شاعر در چکامه‌های، «صفحه‌ای از تاریخ ص ۵۵۲»، «نفرین به انگلستان ص ۵۵۳»، «پیام به انگلستان ص ۵۵۶»، «تاریخچه‌ی انقلاب مشروطه ص ۵۵۸»، «یک صفحه از تاریخ ص ۵۹۶»، بر انگلستان روباه پیر روزگاران می‌تازد و نسبت به سیاست‌های چپاول گرانه اش، در قبال ایران، انتقاد می‌نماید.

بیزاری از وطن فروشان

ملک الشعرا در سروده‌های بسیاری، بر خائنان وطن می‌تازد و آنان را به باد انتقاد می‌گیرد. او در این راستا، مصلحت اندیشی نمی‌کند و نسبت به هیچ کس، کوتاهی نمی‌نماید. مصلحت و اقتدار کشور را بر هر کس و هر چیزی ترجیح می‌دهد. برای مثال در چکامه‌ای بر محمودولی خان تنکابنی، کسی که بارها و بارها، او را در فتح تهران، مدح کرده و لقب‌های بسیار بدو نسبت داده است، می‌تازد و او را که براساس معاهده‌ی ۱۹۱۵، اجازه‌ی مداخله به روس و انگلیس در امور مالی کشور می‌دهد، دیوی خیانت پیشه می‌خواند که پرچمش واژگون گشته و روزگارش به پایان رسیده است. وی بر چنین وزیری که با فروش وطن به بیگانه، در راه خواری وطن گام برداشته، لعنت می‌فرستد.



آن را که نگون است رایتش
و آن دیو که این کار خواسته است
گویند سپهدار داده خط
لنت به وزیری چنین که هست
قوم و وطن خود کند ذلیل
بخشد وطن خود به رایگان
زودا و قریبا که در رسد

من هیچ نخواهم حمایتش
دیوانه بخوانند ملتش
لنت به خط پرمخافتش
بر خیر بدانندیش، همتش
وانگاه بخندد به ذلتش
وانگاه گریزد زخشیش
خائن به سزای خیانتش

«خیانت» قصیده ص ۲۴۴

بهار در چکامه‌هایی برای نشان دادن میزان زشتی و قباح کار خیانت کاران به میهن، وطن را مادر و نوعروسی قلمداد می‌کند و بیان می‌دارد، هیچ انسان، گوهری و نژاده‌ای دست مادر یا نوعروس خود را در دست دیگری نمی‌گذارد.

کسی که افسر همت نهاد بر سر خویش
بگو به سفله که در دست اجنبی ندهد

به دست کس ندهد اختیار کشور خویش
کسی که نان پدر خورده دست مادر خویش

«غزل ۶۷» ص ۱۰۴۱

پادشاهان نصیحت‌م شنو
نوعروسی است ملک و تو داماد

مملکت را به روس مده
به کسی دست نوعروس مده

«قطعه ص ۱۱۰۱»

گاهی در دیوان بهار، مشاهده می‌کنیم که این شاعر میهن پرست، از بی توجهی مردم نسبت به سرنوشت میهن و درد و رنج‌های جان سوز وطن، چنان به ستوه می‌آید که آرزومند آن است‌ای کاش او نیز به سان دیگران می‌توانست بی خیال مسائل کشور باشد. او خود را مورد عتاب قرار می‌دهد و خواهان ترک غصه‌ی زادبوم و نخوردن غم نا به سامانی‌های وطن است و از خویشتن می‌خواهد گفتار آتشین را در زیر خاکستر درون پنهان کند و دم در کشد.

ای غصه‌ی زادبوم بیرون شو
ای مرد، حدیث آتشین بس کن

بیرون شو و روز خر می‌شمر
پنهان کن آتشی به خاکستر



صدبار بگفتمت کزین مردم بگریز و فزون مخور غم کشور
 زان پیش که روزگار برگردد برگرد ز روزگار دون پرور
 نشنیدی و نوحه بر وطن کردی با نثری آتشین و نظمی تر
 «هیجان روح: قصیده ص ۲۷۹»

شاعر، زمانی که می‌بیند رنج‌های بسیار وطن را پایانی نیست و اقدامی مناسب از سوی مردم و دولت مردان در راستای رفع نا به سامانی‌ها و کاهش دردها، صورت نمی‌گیرد و مویه‌ها و تعزیت‌هایش بر وطن، دستاوردی جز کاهش جسم و فرسایش روح برایش به دنبال ندارد، در جستجوی افیون و شرابی بر می‌آید که در عالم بی‌خودی و در خواب غفلت و مستی، غرقش نماید تا خردورزی و اندیشه‌ی میهن پرستی را از روح و روانش، بزداید و دمی از رنج و محنت وطن کناره‌گیرد، رنج و اندوه حضور بیگانگان یغماگر و شکنج روحی و سرخوردگی ناشی از تاراج ناموس پاک وطن مهرپرور را به بوته‌ی فراموشی سپارد تا شاید در سایه سار این غفلت و بی‌خبری، لحظاتی بیاساید.

بده ساقی آن می‌که خواب آورد شرابی که در مغز تاب آورد
 بیار ساقی آن باده‌ی بیخودی به من ده که سیر آیم از بخردی
 که این بخردی بند و دام من است و از او تلخ چون زهرکام من است
 به من ده که از خود فراموش کنم به یکباره بند گران بشکنم
 نگویم که ایران سرای من است هم این مرز فرخنده جای من است
 به من ده که از رنج سیرم کنی به بیگانه خویسی دلیرم کنی
 ندانم که دشمن به خاک من است به تاراج ناموس پاک من است
 «ساقی نامه» مثنوی ص ۹۱۷

اما با وجود تمام شکنج‌های روحی و سرخوردگی‌های عاطفی و غم‌های درونی و آزارهای جسمی که بهار از راهگذار عشق به میهن به جان خرید، هیچ گاه ذره‌ای از عشق سرکش جنون آمیزش به پاک سرزمین اهورایی، کاسته نگردید، زیرا عشق و اشتیاق باطنی او به وطن، هوسی زودگذر و جرقه‌ای بی اثر نبود که برای مدتی در آسمان وجودش تجلی نماید و محو گردد، بلکه آتشی



سوزان و علاقه‌ای جاودان بود که از ابتدایی‌ترین لحظات حیات تا واپسین ثانیه‌های زندگی، در ژرفنای وجودش، شعله می‌کشید و فروزان می‌شد.

عشق و علاقه‌ی بسیار به وطن

بهار در چکامه‌های فراوانی، شدت دلدادگی و اشتیاق خود را به وطن هویدا کرده است و نشان داده که هرگز از این عشق آتشین، ذره‌ای کاسته نشده است. برای مثال، او در چکامه‌ای از درد و رنج‌های وطن به ستوه می‌آید و با دیدگانی اشکبار، بر غم بی‌شمار میهن، مویه می‌نماید و تأکید می‌کند تا جان در بدن دارم در راستای مهرورزی به وطن، شعر وطنی خواهم سرود.

وطنیاتی با دیده‌ی تر می‌گویم با وجودی که در آن نیست اثر می‌گویم
تا رسد عمر گرانمایه به سر می‌گویم بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم
«وطن در خطر است» ص ۱۶۶

وی در سروده‌ای چنان عاشقانه به وطن، مهر می‌ورزد و آن را می‌پرستد که وطن را عزیزتر و ارزشمندتر از مادر قلمداد می‌کند و غم کشور را بر غم مادر ترجیح می‌دهد. او در مقام مقایسه غم مادر را تبی ناچیز در برابر مرگی جانسوز می‌داند و تأکید دارد که داغ مام میهن اندوه مرگ مادر را به فراموشی می‌سپارد، چرا که امر واجبی است در برابر مستحب.

با غم کشور غم مادر کجاست چون که مرگ آمد فراموش گشت تب
داغ میهن داغ مادر را ز دل بستر دکان واجب است این مستحب
«مادر ذوق و ادب» قطعه ص ۱۱۱۳

عشق و اشتیاق شاعر به میهن چنان می‌شود که در ابیاتی، جان و هستی‌اش با جان وطن آن گونه در هم می‌آمیزد که او احساس یکسان‌پنداری می‌کند و عناصری چون خاک و آسمان که مادی و بی‌روح و احساسند، رنگ عواطف و احساسات او را می‌گیرند و در لحظاتی شاعرانه، خاک میهن چون اشک او خونبار می‌شود و رنگ ارغوانی به خود می‌گیرد. یا آسمان وطن با صدها هزار چشم خون پیمایش از ترس آه‌های جگرسوز و جان‌گزای، شاعر شب تا صبح خواب به دیدگانش نمی‌رود.



چون به مژگان برکشایم خون به درد زادبوم
 از نهیب آه من بیدار ماند تا سحر
 کیمیای فکرت من ساخت زر از خاک راه
 خوش تر است از سیم وزر در چشم آن خاکی کز آن
 ارغوانی حله پوشد خاک مشک اندای او
 آسمان با صد هزاران چشم شب پیمای او
 باز آن زر خاک شد از تاب استغناى او
 بر دمد با کاسه‌ی زر نرگس شهلاى او
 «در حال تب» قصیده ص ۴۳۱

گاهی عشق و دلدادگی به وطن و در آمیختگی با آن به حدی می‌رسد که زخم‌های رسیده بر
 پیکره‌ی وطن، جسم و جان او را نیز می‌آزارد و اگر وطن خار بر جگر و قفل بر دهن دارد، شاعر
 نیز خونین جگر و دهن بسته می‌ماند چرا که وی خود وطن می‌شود.

نه هر که درد دیار و غم وطن دارد
 ز روزگار خرابم کسی شود آگاه
 به حق شام غریبان نگه دارای زلف
 به راستی خبر از درد و داغ من دارد
 که خار بر جگر و قفل بر دهن دارد
 دل مرا که پریشانی از وطن دارد
 «غم وطن» قطعه ص ۱۰۷۶

او در بیتی، وطن را چنان مقدس می‌داند که به اسمش سوگند یاد می‌کند. یا در چکامه‌ای با بهره
 گیری از سخن نبی اکرم(ص)، عاری بودن سینه را از مهر وطن، مساوی کفرورزی می‌داند و بی
 توجهان به عشق میهن را کمتر از چهارپایان بر می‌شمارد. از سوی دیگر، کشته شدگان این وادی
 را شهید والا مقام، می‌نامد.

قسم به ایران کزین امیران
 یکی به دیدار نیایدم مرد
 «غزل ۴۷» ص ۱۰۳۳

هر که را مهر وطن در دل نباشد کافر است
 هر که بهر پاس عرض و مال و مسکن داد جان
 از خدا وز شاه وز میهن دمی غافل مباش
 معنی حب الوطن، فرموده‌ی پیغمبر است
 چون شهیدان از می‌فخرش لبالب ساغر است
 زان که بی این هر سه، مردم از بهایم کمتر است
 «حب الوطن» قصیده ص ۵۴۹



نا به سامانی‌های وطن

ملک الشعرا در چکامه‌های بسیاری از دیدن پریشیدگی اوضاع و نا به سامانی احوال کهن سرزمین باستانی خویش، عنان صبر و شکیبایی از کف می‌نهد، از سوز جگر ناله بر می‌آورد و مویه می‌نماید. او در چکامه‌ای از عقب ماندگی و بی‌برگی کشور و ناتوانی آن در تولید احتیاجات خود، شکوه می‌نماید و بیان می‌دارد؛ ای وطن عزیز تو را چه شده که حتی توانایی تولید کفن عاشقان خونین جگرت را نداری. وی هم چنین از این که می‌بیند مویه‌ها و ناله‌هایش در کسی اثر گذار نیست، آه سوزان از نهن خانه ی دل، بر می‌کشد و فریاد بر می‌آورد.

ای خطه‌ی ایران مهین‌ای وطن من ای گشته به مهر تو عجین جان و تن من
از رنج تو لاغر شده ام چونان کز من تا برنشود ناله نینسی بدن من
دردا و دریغا که چنان گشتی بی برگ کز بافته‌ی خویش نداری کفن من
بسیار سخن گفتم در تعزیت تو آوخ نگریاند کس را سخن من

«ای وطن من» قصیده ص ۱۷۵

بهار در سروده‌ای دیگر، غم و اندوه بسیار و ماتم جان کاه دل غمگسارش را از پریشانی اوضاع مملکت بیان می‌دارد و در آن روزگار ایران و ایرانی را سیاه‌تر از زلف سیاه بر می‌شمارد و خواهان آن است که اردشیر ساسانی برای ساماندهی اوضاع نا به سامان، سر از خاک نیستی بردارد و اوضاع را به سامان رساند.

نهاده کشور دل رو به ویرانی که دیده مملکتی را بدین پریشانی
زتارزلف سیاه تو روز مشتاقان بود سیاه‌تر از روزگار ایرانی
به پاس هستی ایرانیان برآور سر ز خاک نیستی‌ای اردشیر ساسانی

«غزل ۹۰» ص ۱۰۵۲

شاعر در چکامه‌ای، با نوایی سوزدار و نغمه‌ای غم بار، از رنج و محنت بی‌شمار وطن، آن غنچه‌ی خزان زده و آن گلبن زرد نیم مرده، آن لاله زار داغ دیده و زهر جفای روزگار چشیده از سوز دل، ناله‌ها سر می‌دهد و غمگانه مویه می‌نماید.

ای گلبن زرد نیم مرده وی باغچه‌ی خزان رسیده



ای بلبــــل داغ دل شــــمــــرده وی لالــــه ی زار داغ دیــــده
وی کــــام دل از چــــمن نبــــرده وی طعنه زباغبان چــــشــــیده
برخیز که فصل نوبهار است
«کهنه ی شش هزار ساله» مسمط ص ۳۲۷

مبارزه با غرب گرایی

بهار در سروده‌هایی، بر آن است که حس میهن پرستی و غرور ملی جوانان کشور را برانگیزد و آنان را در پاس داشت ارزش‌ها و سنت‌های کهن آبا اجدادی، کسب دانش و فضایل اخلاقی، پرهیز از خود باختگی فرهنگی و بی‌توجهی به زرق و برق کشورهای غربی، تشویق و تحریض نماید. او از زبان وطن، فرزندان خود را پند می‌دهد، شعرش پند وطن می‌شود و در آن پیام‌هایی از مام میهن جگر خسته به نوباوگان عزیزتر از دیده، بیان کرده و می‌گوید: وطن این مام خونین جگر، با دیدگانی خونبار و از آب دیده تر، خواهان جان فشانی فرزندان دلیر و جگرآور است تا با به جان و دل خریدن هر گونه خطر، در مبارزه با دشمن بیدادگر، در پاس داشت دیرینه مادر از جان عزیزتر، گام‌هایی محکم‌تر و پر صلابت‌تر، بردارند و برای التیام زخم‌های ناسور باز کرده سر، در کسب دانش و فضیلت و هنر، کوشا باشند و پر ثمر؛ آری شاعر بیدارگر، در این چکامه از زبان وطن، آن کنام شیر مردان پرخاشخُر، پیام‌ها می‌دهد برای آرایش مجدد بنگاه مردم صاحب هنر.

نسیم صبح که بر سرزمین ما گذرد ز خاک پاک نیاکان ترا سلام دهد
به یاد عشرت اجداد تست هر نوروز که گل به طرف گلستان صلا ی عام دهد
ز درس حکمت و آداب رفتگان مگسل که این گسستگی خواری مدام دهد
به علم خویش بکن تکیه و به عزم درست که علم و عزم تو را عزت و مقام دهد
ولی ز سنت دیرین متاب رخ زیراک به ملک سنت دیرینه احتشام دهد
شعائر پدران و معارف اجداد حیات و قدرت اقوام را قوام دهد
مباش غره به تقلید غربیان که به شرق اگر دهد، هنر شرقی احترام دهد



ز غرب علم فراگیر و ده به معده‌ی شرق
پیام مام جگر خسته را زجان بشنو
به ما خطاب کند با دو دیده‌ی خونبار
کنون امید من ای نوخطان به سعی شماست
ز چاک سینه‌ی بشکافته به خنجر جهل
کنام شیران ویران شده است، بچه‌ی شیر
کجاست مرد که شمشیر داد خواهی را
زچنگ بی هنران برکشد زمام امور
که فعل‌ها ضمه اش با تن انضمام دهد
که پند و موعظه ات با صد اهتمام دهد
که کیست آن که به من خون خویش وام دهد
مگر که سعی شما داد من تمام دهد
دل شکسته ام آوای التیام دهد
کجاست کامده آرایش کنام دهد
زقلب ظالم بیدادگر نیام دهد؟
به دست مردم صاحب هنر، زمام دهد

«پیام ایران» ص ۴۴۴

ملک‌الشعرا از آن جا که در اندیشه‌ی برانگیختن حس وطن‌خواهی و میهن‌پرستی در میان جوانان به ویژه کودکان وطن است، بر آن بر می‌آید تا بذریع میهن‌پرستی را از همان آغاز کودکی در وجود مستعد و ذهن‌های پویای بچه‌های دبستانی پاشد تا با بارور شدن آن در سال‌های آتی، آبادانی و سرافرازی ملک نیکان رقم خورد. پس با سرودن چکامه‌ای، بر آن است که به کودکان آن نوباوگان عزیز و آینده‌ساز وطن، القا کند که ایران مادر آن هاست که جملگی باید در پاس داشت این مام مهربان، از جان و دل مایه نهند.

او در سروده اش، فرزندان سرزمین خود را با راستی گفتار و درستی کردار و آمادگی برای شرکت در هر گونه کارزار آشنا می‌سازد و قصد آن دارد درس پاک نهادی، دین‌مداری، مهرورزی و دانش‌پژوهی را در وجودشان، نهادینه نماید، تا در راه افتخار و سربلندی وطن، از هیچ کوششی دریغ نمایند.

ما همه، کودکان ایرانیم
کار ما ورزش است و خواندن درس
چون نیاکان باستانی خویش
همه در فکر ملت و وطنیم
مادر خویش را نگهبانیم
همه از تنبلی گریزانیم
راست گوی و درست پیمانیم
همه در بند دین و ایمانیم



پارسی زاده ایم و نیک سرشت
 می نمایم مشق سربازی
 همه پاکیم و راستگوی و شریف
 حالیا بهر افتخار وطن
 کز نژاد قدیم ایرانیم
 روز میدان مطیع فرمانیم
 بی خبر از دروغ و بهتانیم
 ما شب و روز درس می خوانیم

«سرود مدرسه» قصیده ص ۴۳۰

افتخار به پیشینه‌ی غرور انگیز وطن

بها در چکامه‌های بسیاری به پیشینه‌ی غرور انگیز کهن میهن باستانی خویش می‌نازد و با افتخاری غرور آمیز، از آن یاد می‌نماید. برای مثال، بیان می‌دارد از یادآوری رزم مباحات برانگیز سورنا سردار اشکانی با کراسوس رومی از شرف و فخر ناشی از آن خون در سرم جوش می‌زند و سر بر آسمان می‌سایم، وی هم چنین از بیرون راندن سپاهیان اسکندر با افتخار یاد می‌نماید.

زان پس که زاسکندر و اخلاف لعینش
 ناگه وزش خشم دهاقین خراسان
 خون در سر من جوش زند از شرف و فخر
 چون یاد کنم رزم کراسوس و سورن را

یک قرن کشیدیم بلایا و محن را
 از باغ وطن کرد برون زاغ و زغن را

«به یاد وطن» قصیده ص ۵۸۹

شاعر در چکامه‌ای دیگر، سرزمین ایران را منزلگه شیران می‌نامد که خدای سبحان، پیروزی همیشگی‌اش را بر سر هر سنگی حک کرده است، کشوری که بنگاه شاهان و نام دارانی چون کیامرز و آذر هوشنگ نام آور است، سرزمینی که به سان گران سنگی بی‌بدیل مقاوم و استوار در برابر سیل حوادث، ایستادگی می‌کند و ناآرامی‌ها را به زانو در می‌آورد.

خطه‌ی ایران منزلگه شیران که خداهش
 کشوری جای مه آبادی و شاهان مدی
 هست ایران چو گران سنگ و حوادث چون سیل
 نام پیروزی بنگاشته بر هر سر سنگ
 مهترانی چو کیامرز و چو آذر هوشنگ
 طی شود سیل خروشان و به جا ماند سنگ

«رزم نامه» قصیده ص ۱۷۷



تأسف بر گذشته‌ی غرورانگیز بر باد رفته

بهار در سروده‌های بسیاری، ضمن یادآوری افتخارات و ویژگی‌های منحصر به فرد وطن، از این که امروز اثری از آن‌ها پیدا نیست، بر خود می‌پیچد و تأسف می‌خورد. برای مثال، در قصیده‌ای از این که دستاوردهای بی نظیر و غرور انگیز گذشته بر باد رفته و تاریکی و سیاه‌روزی، به جای آن نشسته، افسوس می‌خورد و می‌گوید: چرا از آن روزگاری که ایران زمین و زمان را از نور عدالت چون بهشت برین گلستان کرده بود، اثری بر جای نیست، چه کرده ایم که داشته‌های ارزشمندمان را از لحاظ صورت و معنی از دست داده ایم. شاعر، ایران را چشمه‌ای صاف می‌پندارد که به تدریج به لجن زاری متعفن تبدیل شده است.

گم شد ز نظر آن همه زیبایی و آثار	وین حال فرا یاد من آرد وطن را
شد داغ دلم تازه که آورد به یادم	تاریکی و بدروزی ایران کهن را
آن روز چه شد کایران زانو ار عدالت	چون خلد برین کرد زمین را و زمن را
و امروز چه کردیم که در صورت و معنی	دادیم ز کف تربیت سر و علن را
ایران بود آن چشمه‌ی صافی که به تدریج	بگرفته لجن تا گلو و زیر ذقن را

«به یاد وطن» ص ۵۸۹

شاعر در چکامه‌ای دیگر، ضمن یادآوری روزگار بهرورزی و سرافرازی ایران و ایرانی، از این که جمله‌ی افتخارات کهن را از کف نهاده و چون تیر از چله‌ی کمان رها کرده ایم، افسوس می‌خورد و حسرت می‌برد.

خوشامرز آباد ایران زمین	خوش آن شه‌یاران با آفرین
خوش آن روزگار همایون ما	خوش آن بخت پیروز میمون ما
کنون رفته آن تیر از مشت ما	نماندست جز باد در دست ما

«ساقی نامه» مثنوی ص ۹۱۹



اصلاح نا به سامانی‌های وطن

بهار، شاعر وطن دوستی است که یکی از دغدغه‌های اصلی‌اش، اصلاح در همه‌ی امور کشور است. او در سروده‌های بسیاری اندیشه‌ی اصلاح طلبانه‌ی خویش را، فریاد می‌زند و خواهان اصلاح اساسی در تمام ارکان سیاسی و اداری و اجتماعی و اقتصادی وطن است. برای مثال، در چکامه‌ای از کهنگی قوانین بی زاری می‌جوید و می‌گوید با این روند چیزی جز مرگ، فرا روی ایران وجود ندارد و تنها راه برون رفت از این فرتوتی و رو به زوالی، اصلاح و تغییر در ارکان اساسی ملک داری است.

فرتوت گشت کشور و او را بایسته‌تر ز گور و کفن نیست
یا مرگ یا تجدد و اصلاح راهی جز این در پیش وطن نیست
ز اصلاح اگر جوان نشود ملک گر مُرد جای سوز و حزن نیست

«یا مرگ یا تجدد» قصیده ص ۲۳۳

او در قصیده‌ای دیگر، کشور را پیر فرتوتی قلمداد می‌کند که با آرایشگر تدبیر، هرگز نمی‌توان چین و شکن‌های صورتش را از بین برد. او توصیه می‌کند برای جوان کردن و تازه شدن وطن، باید راه اصلاح و تغییرات را در پیش گرفت. وی در ادامه متذکر می‌شود در این مسیر به هر نامرد و طمع کار و فاسد رفتاری نباید اعتماد کرد.

بالجمله محال است که مشاطه‌ی تدبیر از چهره‌ی این پیر برد چین و شکن را
جز آن که سراپای جوان گردد و جوید در وادی اصلاح ره تازه شدن را
اصلاح ز نامرد نخواهید که نبود یک مرتبه، شمشیرزن و دایره زن را
طامع نکند مصلحت خویش فراموش لقمه به مثل گم نکند راه دهن را
جز فرقه‌ی مصلح نکند دفع مفاسد آن فرقه که آزر م ندارد تو و من را

«به یاد وطن» ص ۵۹۱

شاعر هم چنین در سروده‌ای، ضمن برشمردن رنج و محنت بی شمار وطن، راه درمان درد و رنج آن را اصلاح همه جانبه و احیای جاودانه در تمام حوزه‌های اداری، اقتصادی، عقیدتی و کاری



می‌داند و می‌گوید باید با درست کاری و بهره‌گیری از فره‌ی کردگاری و دانش‌مداری، گام در این راه گذاشت.

تجدید کنید قوا در وی تا رنج هـرم^۱ شود از اله^۲
بایست نخست کردش احیا ز اصلاح مزاجی و اداری
وانگاه به پای داشت او را با تقویت درستی و اداری
وز برق تجددش سراپا نو کرد به فر کردگاری
تجدید فنون و علم و انشا اصلاح عقیدتی و کاری

«کهنه‌ی شش هزار ساله» ص ۳۲۷

بهار در بیتی، با ناامیدی از بیهوده بودن تلاش و کوشش بی‌وقفه‌ی خود در زمینه‌ی اصلاح، پرده بر می‌دارد و آرزو می‌کندای کاش هرگز امید به این اصلاح بی‌فرجام نمی‌بست.

در امید نوگل اصلاح، صوتم پست گشت کاش هرگز بلبل امید را حنجر نبود

«سرگذشت شاعر» قصیده ص ۳۰۲

هدف بهار از سرودن اشعار وطنی

ملک‌الشعرا در سرایش اشعار وطنی خود، اهدافی دنبال می‌کند:

۱. مبارزه با بیگانگان چپاول‌گر که با حضور شوم و نامبارک خویش، گلزار وطن را پی سپر خوکان ناپاک سیرت خویش کرده‌اند.
۲. برانگیختن حس وطن‌خواهی و میهن‌پرستی هم‌وطنان خود برای مبارزه با اشغال‌گران و جان‌فشانی در راه سرافرازی وطن.
۳. بیان افتخارات گذشته برای ترغیب دولت‌مردان و سایر مردمان جهت سر و سامان دادن به اوضاع پریشان و اصلاح امور
۴. بیان عشق و دلدادگی مثال‌زدنی خود به میهن و بیزاری از وطن‌فروشان ناپاک زاد

^۱ پیری و فرتوتی

^۲ برطرف کردن - نابود کردن



۵. تلاش برای پیشرفت، ترقی و سرافرازی وطن در همه‌ی زمینه‌ها

باجمع بندی کلی از مفاهیم و مضامین بررسی شده در این مقاله می‌توان به این نتیجه رسید که: ملک الشعراء بهار شاعر و اندیشمندی مردمی، وطن‌خواه، ملی‌گرا و درد آشناست که درد و رنج ملت و میهن رنجور و دردمندش می‌کند. از سیه‌روزی و تیره‌بختی مردم و کشور برآشفته و داغدار می‌شود، حضور زاغان شوم و بومان نامیمون بیگانه را در گلزار و گلستان پرطراوت وطن بر نمی‌تابد و در راه سرافرازی مام میهن پیمان جان بسته است و در این رهگذر از هیچ تلاشی فروگذاری نمی‌کند و تازیانه‌های انتباه و انتقاد را بر مستبدان و جور مداران زمانه می‌نوازد. وطن‌عشق دیرین و آرمان شیرین اوست که در راه تحقق آن، رسالت روشن‌گری خویش را به درستی ایفا می‌کند؛ بی‌گمان می‌توان گفت: وی از معدود شاعرانی است که عشق به وطن از آتش‌دان وجودش عاشقانه شعله می‌کشد و افروخته می‌شود و هستی و زندگی در این رهگذر فدا می‌نماید.

آری این آتشفشان جوشان و دریای خروشان، آنگاه که می‌بیند مدینه‌ی آمال و کعبه‌ی آرزوهایش ویران گشته و دیگر مرغ آرزویش قدرت پرواز بر بلندای آسمان آزادی و سعادت را نمی‌یابد و وطن آن ساحت سرشار از آیت نور تبدیل گشته به یک جنت بی‌حور و عده‌ای جهود و ترسا جایگزین دهقانان پارسا در دیار آریا شده اند آرزومند افیونی می‌شود که در غفلت و مستی غرقش کند تا در بیخودی و بی‌خبری بتواند دمی بیاساید. وی در نهایت اراده و همتش را صرف آگاهی بخشی به جوانان و کاشتن بذر وطن پرستی در کشتزار وجود کودکان می‌نماید تا شاید در این رهگذر بتواند در ساختن میهنی آباد گامی بلند و تأثیرگذار بردارد.

پیشنهادات

- ۱- در مورد شعرهای وطنی بهار واکاوی بیشتری صورت گیرد و روحیه‌ی وطن پرستی و میهن دوستی اش ترویج شود.
- ۲- ویژگی استکبارستیزی وی مورد نقد بیشتری قرار گیرد و ترویج گردد.
- ۳- اندیشه‌های ارزشمند وی در پاسداشت وطن و تنفر و بیزاری اش از وطن فروشان واکاوی بیشتری شود و در میان جوانان ترویج گردد.



منابع و مآخذ

- بهار، محمد تقی، دیوان، چاپ دوم، تهران، نوبهار، ۱۳۸۸.
- اتحادیه منصوره، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۱.
- صفاء، ذبیح اله، تاریخ ادبیات ایران، تهران، فردوس، ۱۳۷۲.
- آرین پور، یحیی، از صبا تا نیما، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۱.
- بهار، محمد تقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳.
- عمید، حسن، فرهنگ عمید، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۷.
- آبراهمیان، یراوند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم، فتاحی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷.
- ۸-سلگی، محمد (۱۳۹۲)، مقایسه‌ی مضامین شعری ملک‌الشعرا بهار و دکتر مهدی حمیدی شیرازی، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه قم